

صفحات ۱۶۸ - ۱۵۳

بررسی زمینه‌های یکسان انگاری وحی و تجربه دینی

کمال نادری^۱

چکیده

یکی از مباحثی که در فلسفه دین و کلام جدید وجود دارد مسئله وحی و تجربه دینی است. بحث در این است که آیا وحی الهی و تجربه دینی که در مغرب زمین مطرح شده یکی بوده و کاملاً بر یکدیگر منطبق هستند یا این که خیر، این‌ها دو مقوله جدا از هم می‌باشند؟

در این مقاله ضمن ذکر عوامل و زمینه‌های پیدایش چنین نظریه‌ای به بیان معانی وحی در کلام اسلامی و مسیحیت و ماهیت تجربه دینی و ارائه برخی نظریات مطرح در هر مورد، به تبیین تفاوت‌های وحی با تجربه دینی پرداخته شده است، در نهایت، این نظریه از دو زاویه درون دینی و برون دینی به نقد کشیده شده و اثبات می‌شود که این تئوری نه تنها ارزش معرفتی نداشته بلکه هیچ انطباقی با وحی الهی ندارد و صرفاً نظریه‌ای است برای برون رفت از چالش موجود بین آموزه‌های کتاب مقدس و فهمی که نسل نو و روشنفکران از آن دارند.

واژگان کلیدی

وحی، تجربه دینی، فلسفه دین، کلام جدید.

طرح مساله

یکی از تئوری‌های مطرح در مباحث دین پژوهی و کلام جدید تئوری تجربه دینی است.

پیروان این نظریه معتقدند وحی الهی همان تجربه دینی پیامبران است که در مواجهه با خداوند و ماوراءالطبیعه کسب می‌کنند.

در خصوص عوامل پیدایش این نظریه می‌توان گفت: از آن جا که عقاید مسیحیت و مضامین کتاب مقدس تضاد آشکاری با عقل و فهم بشری داشت، مانند: نكوهش معرفت و آگاهی در صفحات اولیه کتاب مقدس و ارائه تصویری انسان وار از خداوند به صورت انسانی خدعه گر و دروغ گو و طرح گناه ذاتی آدمیان و نسبت زنا و زنازادگی به انبیای الهی و ارائه دادن چهره ای خرافاتی و موهوم از دین پیامدهای زیانباری به وجود آورد، از جمله این که بسیاری از آزاد اندیشان گرایش های الحادی پیدا کردند و به کلی از دین رویگردان شدند.

کشیشی مسیحی به نام شلایر مآخر در ابتدای قرن نوزدهم در مقام دفاع از دین مسیحیت و دفع این تضادها بر آمد و این تئوری را مطرح ساخت. او از این که نسل نو به دین گرایش نشان نمی دهد رنج می برد.

از یک سو این تعارض و ناهمگونی های کتاب مقدس با علم و عقل مدت ها او را به خود مشغول ساخت و از سوی دیگر تعصب دینی به وی اجازه نمی داد که به اعتقادات مذهبی پشت کند تا این که نظریه ای به ذهنش رسید و به تدریج شکل فلسفی به آن داد و مکتبی را پایه گذاری کرد که امروز هواداران بسیاری در مغرب زمین دارد. این نظریه به تجربه دینی معروف گشت.

در این مقاله در صدد هستیم ضمن بررسی اجمالی زمینه های طرح تئوری تجربه دینی اثبات کنیم که این تئوری هیچ ارتباطی با وحی نداشته و این دو واژه دو مقوله کاملاً جدا از هم هستند و در نتیجه انطباق این نظریه بر وحی نادرست است.

وحی یا تجربه دینی

یکی از موضوعات مطرح در فلسفه دین و دین پژوهی نوین بحث از ماهیت وحی و

تجربه دینی است. موضوع بحث این است که آیا می‌توان وحی را تجربه دینی پیامبر تلقی کرد؟

اصطلاح تجربه دینی را شلایر ماخر (م ۱۸۳۲م) متکلم مسیحی آلمانی مطرح کرد. براساس دیدگاه تجربه دینی، وحی، مواجهه و تجربه‌ای است که پیامبر بر اثر ارتباط با ماوراءالطبیعه، به دست می‌آورد، نه این که حقایق و گزاره‌هایی را از خداوند دریافت کرده باشد. این نظریات در اروپا پدید آمد؛ اما دیری نپایید که از سوی نواندیشان مسلمان نیز پذیرفته شد.

این نوع نگرش به پدیده وحی در پرتو علل و عوامل خاصی مانند شکست الهیات طبیعی (عقلی)، نقادی کتاب مقدس، تعارض علم و دین و ... و به منظور رهایی از تنگنای معرفتی و شبهات عقلانی که گریبان‌گیر دین تحریف شده مسیحیت شده بود و به خاطر مصون سازی دین از انتقادات روشنفکران و دین ستیزان به صورت مدون در «الهیات لیبرال» شکل گرفت. بر این اساس دیدگاه‌های گوناگون در این زمینه بررسی می‌شود:

الف) وحی در کلام اسلامی و مسیحیت

بی‌شک، پایه و قوام بعثت انبیا و مرز تمایز ادیان الهی از مکاتب الحادی و بشری، «وحی» است، گرچه پیروان ادیان الهی در تفسیر وحی، اتفاق نظر نداشته و تفاوت‌های بنیادینی بین آن‌ها وجود دارد.

وحی در کلام اسلامی، سخن و کلام الهی است؛ یعنی خداوند متعال از طریق کلام خود با مردم سخن گفته و خود را بر مردم آشکار کرده است. عبارتی از نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به همین مطلب دلالت دارد:

فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا رَأَوْهُ مِنْ قُدْرَتِهِ وَخَوْفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَكَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ بِالْمَثَلَاتِ وَاحْتَصَدَ مَنْ احْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ؛ خداوند در کتابش، بر بندگان تجلی کرد بدون آنکه او را ببینند و قدرت خود را به همه نمایاند، و از قهر خود ترسانند و این که چگونه با کيفرها، ملتی را که باید نابود کند از میان برداشت و آنان را چگونه با داس انتقام درو کرد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷)

بنابراین، اساس دین اسلام را حقایق منزل و مکتوب و حیانی که در قرآن متجلی شده،

تشکیل داده است و خداوند به جای شخص (پیامبر)، برخلاف دیدگاه مسیحیت، در کلامش (قرآن) تجلی یافته است.

این نکته، یکی از تفاوت‌های بنیادین وحی اسلامی و دیدگاه غالب و رایجی است که از وحی مسیحیت وجود دارد. به گفته گواتکین، تجسم مفهوم وحی از نظر مسلمانان در یک کتاب (قرآن) و در نظر مسیحیان در یک فرد (مسیح) است. این سخن گواتکین که بیان‌گر تفاوت وحی از نظر اسلام و مسیحیت است بعدها به وسیله ویلیام تمپل گسترش یافت. او می‌گوید: اسلام در مورد وحی قرآن ادعایی می‌کند که در نظر اول شبیه عقیده‌ای است که در کتاب مقدس بیان شده است و پیروان پیامبر اسلام با احترام به آن می‌نگرند که بیش از احترام مسیحیان و یهودیان به هر پیامبری است. با این حال، او بیش از یک پیامبر نیست؛ وحی در پیام اوست نه در وجود او، علاوه براین، وحی به طور عمده متشکل از احکام الهی است که لازمه‌اش تعبد به احکام شریعت است تا وفاداری و عشق به یک شخص.

توماس میشل نویسنده کتاب کلام مسیحی نیز با تأیید این اختلاف میان اسلام و مسیحیت در مورد وحی معتقد است که قرآن مجید به چیزی جز وحی الهی وابسته نیست؛ برخلاف مسیحیان که به عقیده آن‌ها کامل‌ترین وحی در انسان منعکس شده است نه در کتاب. این تعریف ضمنی در باب ماهیت وحی مسیحی (وحی غیر زبانی یا تجربه دینی) دیدگاه غالب متکلمان مسیحی است که در اندیشه مصلحان دینی قرن شانزدهم، مانند لوتر و کالون ریشه داشته و امروزه در مسیحیت پروتستان به طور گسترده رواج یافته است. (گیسلر، ۱۳۷۵: ۱۳۳)

از آن جا که خاستگاه نظریه تجربه دینی، مغرب زمین و متکلمان مسیحی است، لازم است حقیقت وحی در اندیشه آنها مطرح شده و سپس تفاسیر مختلفی که در مورد ماهیت تجربه دینی وجود دارد، بیان شود و پس از آن به رابطه وحی و تجربه دینی و آثار این نظریه و تفاوت آن با وحی الهی تبیین شود.

ب) ماهیت وحی نزد غربیان

اندیشمندان غربی دو نظریه کاملاً متفاوت درباره وحی دارند:

۱ - نظریه زبانی (گزاره‌ای)

این دیدگاه در قرون وسطی حاکم بود و امروزه نیز در صورت‌های سنتی‌تر مذهب کاتولیک و برخی حامیان پروتستان محافظه‌کار به چشم می‌خورد. براساس این نظریه، وحی مجموعه‌ای از حقایق است که در قالب احکام یا قضایا بیان شده است. در دائره المعارف کاتولیک در این باره چنین آمده است: «وحی را می‌توان به عنوان انتقال حقایق از جانب خداوند به موجودات عاقل از طریق وسائلی که ورای جریان معمول طبیعت است تعریف کرد». (همان: ۱۱۹)

براساس این دیدگاه که پیشینه بیشتری دارد، وحی مجموعه‌ای از گزاره‌های لفظی خطاناپذیر و صادق و حقیقی است که از سوی خداوند فرستاده شده است و از راه عقل طبیعی نمی‌توان به آنها دست یافت. براین اساس، حقایق دینی نخست از زبان پیامبران بیان شده و سپس مسیح و رسولان، آن را به گونه‌ای کامل‌تر بیان کرده‌اند و اکنون در کتاب مقدس وجود دارد. شورای نخست واتیکان، باور کاتولیک‌ها در عصر جدید از کتاب مقدس را چنین بیان نموده است: «... این کتاب‌ها چون با الهام از روح القدس نگاشته شده‌اند می‌توان گفت که نویسنده آن خداوند است». (همان: ۱۲۰)

ماورُدس، این نوع وحی را مدل مبتنی برگفت و شنود می‌نامد. در این مدل، فرض آن است که خداوند از ره گذر سخن گفتن با ما، خود را بر ما مکشوف می‌سازد. (پترسون، ۱۳۷۶: ۴۹۰)

۲ - نظریه غیر زبانی (تجربی)

طبق این دیدگاه که هم اکنون در غرب رواج بیشتری دارد، وحی از سنخ دانش، معرفت و گزاره‌ای که به پیامبر القا شده، نمی‌باشد و خداوند در پی آن نبوده است که کتابی خطاناپذیر را املا یا محتوای آن را به پیامبر القا کند، بلکه وحی به معنای انکشاف خداوند است. گویند: «خداوند، گزاره، وحی نمی‌کند بلکه خودش را وحی می‌کند». بنا براین عقیده خدا در عیسی علیه‌السلام تجلی یافته و در جسم او به سوی انسان‌ها آمده است. بنابراین، وحی در فعل کنونی خداوند و تجربه کنونی ما تحقق می‌یابد که در زبان شرع از آن به «پیام آوری روح القدس» تعبیر می‌کنند.

جان هیک در این باره می‌گوید: «به عقیده مصلحان دینی، مانند لوتر و کالون، وحی مجموعه‌ای از حقایق درباره خداوند نیست، بلکه خداوند از راه تأثیر گذاشتن در تاریخ به قلمرو تجربه بشری وارد می‌شود. از نظر این دیدگاه، احکام کلامی، مبتنی بر وحی نیستند، بلکه بیان‌گر تلاش انسان برای شناخت معنا و اهمیت حوادث و حیاتی به شمار می‌آیند». و به تعبیر ماوردس، مدل وحی در این تلقی، مدل مبتنی بر تجلی است. به عبارت دیگر، ادعای وجود خدا نیست، بلکه تجلی و حضور در تجربه عرفانی و دینی بشر است. (هیک، ۱۳۷۲: ۱۴۳-۱۴۴)

این نگرش نتایجی دارد، از جمله اینکه: الهیات طبیعی (عقلی) و نقلی را نفی می‌کند. الهیات طبیعی که در صدد یافتن پایه‌هایی عقلانی برای آموزه‌های دینی است، به این دلیل انکار می‌شود که برای اثبات متعلق ایمان باید از ایمان و تجربه درونی کمک گرفت. نفی الهیات نقلی نیز از این روست که الهیات نقلی، وحی را به مثابه انکشاف مجموعه‌ای از احکام الهی و کلامی انسان می‌انگارد، در حالی که وحی، در این دیدگاه به معنای انکشاف خداوند از طریق تاریخ است. (همان)

نتیجه دیگر این است که کتاب مقدس به دلیل ماهیت درونی و تجربی آن، همیشه بیان آن همراه تعابیر و تفاسیر بشری است و مکتوبی می‌باشد که انسان آن را نگاشته است و هیچ وحیی فارغ از تفسیر بشری نمی‌توان یافت. (باربور، ۱۳۶۲: ۲۶۷-۲۷۰) از این رو، بررسی وحی باید به کمک انواع روش‌های تحقیق تاریخی و ادبی انجام شود. ایان باربور در این زمینه می‌نویسد:

«اعتنای خداوند این نبوده است که یک کتاب معصوم املا کند یا تعالیم تخطی‌ناپذیر و خطاناپذیری القا کند، بلکه به منصفه ظهور آوردن وقایعی در حیات افراد و جوامع بوده است. خود کتاب مقدس، سراپا یک مکتوب بشری است که حکایت‌گر این وقایع و حیاتی است. عقاید نویسندگان یک‌جانبه و محدود است و از قوالب فکری عصرشان متأثر است. وحی الوهی و واکنش انسانی همواره در هم تنیده بوده است. یک مواجهه که به مشیت الهی بوده، توسط بشر جایز الخطا تجربه، تعبیر و توصیف شده است». (همان: ۲۶۹)

ج) ماهیت تجربه دینی

چنان که گذشت، متکلمان غربی، وحی را نوعی تجربه دینی می‌دانند که نتیجه آن قطع ارتباط وحی با عالم غیب است. در تبیین مفهوم تجربه دینی می‌توان چنین گفت: تجربه، نوعی احساس است که انسان، متعلق تجربه را لمس می‌کند و می‌یابد. مثال بارز آن، تجربه وجود خود و شئون مربوط به آن از قبیل احساس شادی، تشنگی و گرسنگی است. این قبیل تجربیات، مادی است. نوع دیگر تجربه، حالات باطنی انسان است که در آن، انسان به نوعی از عالم ماده خارج شده و به موجودی فوق طبیعی در خود، احساس وابستگی می‌کند. از این نوع، حس و تجربه به «تجربه دینی» تعبیر می‌شود که متعلق تجربه، «دین» است که شامل هسته مشترک ادیان جهان می‌شود که در ادیان آسمانی «خداوند» و در دین بودیسم «نیروانا» و در هندسیسم «برهمن» است. هر کس به فراخور حال خود می‌تواند در شرایط ویژه‌ای چنین احساساتی را تجربه کند.

روشن‌ترین تجربه‌های دینی، حالات کشف و شهود و جذب عارفان در ادیان گوناگون است که در این تجربه، عارفان، غایت و هسته مشترک آیین خود یا متعلقات آن را مشاهده می‌کنند یا بدان وصل می‌شوند و بعد از هوشیاری از حالات خود، گزارش می‌دهند.

مایکل پترسون در تعریف تجربه دینی می‌نویسد:

«تجربه دینی را غیر از تجربه‌های متعارف می‌دانند؛ یعنی شخصی، متعلق این تجربه را موجود یا حضوری ما فوق طبیعی می‌داند (یعنی خداوند یا تجلی خداوند در یک فعل) یا آن را موجودی می‌انگارد که به نحوی با خداوند مربوط است (مثل تجلی خداوند یا شخصیتی نظیر مریم عذرا) و یا آن را حقیقتی غایی می‌پندارد؛ حقیقتی که توصیف‌ناپذیر است مثل برهمن یا نیروانا». (پترسون، ۱۳۷۶: ۳۷)

فردریک شلایر ماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴م) آلمانی در کتاب ایمان مسیحی، این تجربه را «احساس اتکای مطلق و یکپارچه به مبدأ یا قدرتی متمایز از جهان» (فلسفه دین، ص ۲۹) می‌داند. او تجربه دینی را نوعی تجربه معرفت‌بخش و عقلانی نمی‌داند، بلکه از نظر او تجربه‌ای شهودی است که اعتباری قائم به ذات خود دارد و هیچ بنای معرفتی دیگری

ندارد و قابل توصیف نیست. در نظر او مبنای دین و دیانت، نه تعالیم و حیاتی است (چنان که در سنت‌گرایی مطرح است)، نه عقل معرفت‌آموز است (چنان که در الهیات طبیعی مطرح است) و نه اراده اخلاقی است (چنان که در نظام فلسفی کانت مطرح است) بلکه شهود و احساس است. او بر این باور است که خداوند را با دل و آگاهی می‌توان شناخت نه با استدلال غیر مستقیم. (باربور، ۱۳۶۲: ۱۳۱)

شلایر ماخر در کتاب **درباره دین** در صدد اثبات نماید که دین حقیقی با تعالیم و اعمال دینی یکسان نیست، بلکه دین حقیقی «احساس و اشتیاق به حقیقت غایی است». (پراودفوت، ۱۳۷۷: ۲۷)

این نوع از تجربه گروهی دینی، بعد از شلایر ماخر، توسط ویلیام جیمز، والتر استیس، ریچارد سویین برن و مهم‌تر از همه، ردولف اتو تداوم یافت. اینان دین را کاملاً به عرفان شخصی و احساسات و تجارب درونی منحصر ساختند و زمینه پذیرش کثرت و تعدد در عرصه دین‌مداری را ایجاد کردند.

د) علل رویکرد به این دیدگاه

عوامل متعددی باعث شد که وحی، تجربه دینی به حساب آید. برخی از این عوامل عبارت است از:

۱- شکست الهیات عقلی

در تلقی گزاره‌ای از وحی، دین به صورت مجموعه‌ای از آموزه‌ها در می‌آید که متکلم باید از آنها دفاع کند. الهیات از قدیم به الهیات عقلی (طبیعی) و الهیات نقلی (وحیانی) تقسیم شده است. این تقسیم در مسیحیت از زمان توماس آکویناس به بعد مشهور شده است.

الهیات عقلی، بررسی و تبیین فلسفی و عقلی دین است. اثبات خدا، تبیین و توجیه عقلانی باورهای دینی مانند اعتقاد به تثلیث در مسیحیت، بخشی از الهیات عقلی است. الهیات عقلی در دوره نوین مورد نقادی فلاسفه واقع شد. سده هجده که به قرن عقل‌گرایی و روشنگری مشهور است، ضربه‌های سختی به باورهای دینی مسیحیت وارد ساخت، عقل‌گرایان در هر گونه باور غیر عقلی تردید کردند، هیوم به مخالفت با معجزات پرداخت،

کانت ادله توماس آکویناس را برای اثبات خدا، مخدوش ساخت. او با دیدگاه ناقده‌اش اعتبار الهیات عقلی را فرو ریخت و امکان تبیین باورهای دینی را از راه استدلال عقلی و فلسفی کنار زد و با کنار گذاشتن دین از قلمرو عقل نظری، آن را به عقل عملی محدود کرد. کانت باورهای مذهبی را تابع حوزه اخلاق شمرد که با عواطف و احساسات، ارتباط عمیقی دارد. (هوردور، ۱۳۶۸: ۲۹-۳۳)

۲ - نقد کتاب مقدس

عامل دیگر، نقد کتاب مقدس بود که هم شامل نقد متن می‌شد و هم نقادی مفاهیم کتاب مقدس را در برداشت. نقد متن تلاشی بود برای به‌دست آوردن صحیح‌ترین و معتبرترین متن و نسخه از کتاب مقدس و رفع تردید در اعتبار و انطباق آن با نسخه‌های اصلی، ولی نه تنها تردیدها مرتفع نشد، بلکه قرن ۱۹ و ۲۰ بر این تردیدها افزوده شده و پاپ پایوس دوازدهم در اعلامیه پایایی خود با نام *Divinoafflante spivitu* (۳۰ سپتامبر ۱۹۴۳) ضمن شمردن نکات و شرایط لازم برای تفسیر و فهم کتاب مقدس، بر باستان‌شناسی، پاپیروس‌شناسی (مطالعه و ترجمه متون نگاشته شده بر پاپیروس) و کشف نسخ خطی تأکید می‌کند. پاپیروس‌شناسی و کشف نسخ خطی در جایی لازم است که اصل اعتبار اناجیل موجود مورد تردید باشد، از این رو پاپ اولین قدم برای فهم کتاب مقدس را کشف اصل اعتبار آن می‌داند.

رُپرت ام. گرنت، صریحا انطباق انجیل فعلی با گفته‌های عیسی (ع) را رد می‌کند و می‌گوید: «این بدان معنا نیست که عیسی تمام کلماتی را که از او گزارش شده است، دقیقا همان شکلی که انجیل نویسان نوشته‌اند، گفته است.» (A short History..)

بعد از نقد متن، مهم‌تر نقد مفهوم می‌باشد که باید روشن شود هر قسمت از کتاب مقدس در چه تاریخی نوشته شده و نویسنده آن، چه کسی بوده و به چه علتی و برای چه کسانی نوشته شده است. در پی نقادی تاریخی کتاب مقدس که روش جدیدی برای ارزیابی آن بود، روشن شد که چه جعلیاتی در کتاب مقدس به عمل آمده و چه قسمت‌هایی بر آن افزوده شده است. (هوردور، ۱۳۶۸: ۳۸) بنابراین، کتاب مقدس مانند سایر کتاب‌ها لازم است برای اثبات صحت و اعتبارش با محک نقادی تاریخی آزموده شود.

چنین انتقاداتی، فلاسفه‌ای نظیر شلایر ماخر را واداشت تا نظریه تجربه دینی را مطرح کنند و تکیه گاه دین را از کتاب مقدس به نهان‌خانه قلب مؤمن انتقال دهند و به زعم خویش اساس دین را از آسیب دور سازند و خیال خود را از پرسش‌های جدی آسوده کنند.

۳ - تعارض عهدین با عقل و علم

کلیسا بخشی از طبیعیات و هیئت و مسائلی از فیزیک و جغرافیا و جانورشناسی را جزء تعالیم دینی قرار داده بود (مطهری، ۱۳۶۸: ۴۸۷/۱) و به صورت اموری مقدس تلقی می‌شدند. گسترش دانش نوین تجربی پرسش‌های بسیاری برای پژوهشگران کتاب مقدس مطرح کرده بود و به این صورت، تعارضاتی میان علم و دین پیدا شد. کشفیات جدید علمی که برخلاف مقبولات دینی بود، انکار می‌شد و اندیشمندان و مخترعان، بازداشت و محاکمه می‌شدند. (بوکای، ۱۳۷۲: ۳۹ و ۱۱۷) ارنست رنن در این باره می‌نویسد:

«هیچ تناقضی نباید در این کتاب وجود داشته باشد. اکنون با توجه به مطالعه دقیقی که از کتاب مقدس انجام داده‌ام ... این نکته برایم اثبات شد که کتاب مقدس همچون سایر کتب کهن، از تناقضات و اشتباهات درامان نیست. در این کتاب، داستان‌های دروغین، افسانه‌ها و آثاری وجود دارد که کاملاً ساخته انسان است.» (A short History, p. 120)

وقتی محققان دینی با تحقیق در متون مقدس بسیاری از مدعیات علمی آنها را با دستاوردهای نوین علمی در تعارض دیدند، ناچار شدند به رغم پذیرش پدیده وحی، تفسیر تازه‌ای از وحی ارائه دهند تا این تعارضات را برطرف نمایند. ایان باربور می‌گوید:

«در نگرش نوین به کتاب مقدس، بسیاری از نخواستگان به این نتیجه رسیده بودند که کتاب مقدس ارزش دینی اندکی دارد. از سوی دیگر، لیبرال‌ها، یعنی طرفداران الهیات اعتدالی با مسلم دانستن اینکه کتاب مقدس وحی منزل نیست و به دست انسان نوشته شده است، به جای انکار وحی، مفهوم تازه‌ای از آن ارائه دادند که، خداوند وحی فرستاده است، ولی نه به صورت یک کتاب مصون از خطا و تحریف، در این صورت، کتاب مقدس وحی مستقیم نیست، بلکه گواهی انسانی بر وحی در آئینه تجارب بشری است.»

(باربور، ۱۳۶۲: ۱۳۱)

در نتیجه عوامل فوق، به ویژه ناسازگاری آموزه‌های کتاب مقدس با داده‌های عقلی و دانش تجربی، زمینه گرایش‌های الحادی و روی گردانی از دین در جوامع غربی فراهم شد. متفکران متدین مسیحی که حاضر نبودند به سادگی دین آبا و اجدادی خود را رها کنند، دست به کار اقدامات حفاظتی و مصون‌سازی حریم دین در برابر منتقدان شدند، از این رو برای توجیه مطالب نامعقول و خرافی کتاب مقدس که دین‌داری را زیر سؤال برده بود (مانند تحقیر و نکوهش علم و معرفت در صفحات آغازین کتاب مقدس و ارائه تصویری انسان‌گونه از خداوند و آموزه‌هایی از قبیل تثلیث و تجسد و فدا و ...) نظریات کلامی خاصی را به وجود آوردند. به نظر پراودفوت پژوهشگران عرصه دین به پذیرش احساسی بودن دین پناه بردند تا از مواجهه با تعارضات علم و دین بگریزند. برای مثال، شلاپیرماخرا با طرح تجربه دینی به عنوان امری مستقل از مفاهیم و عقاید راهی برای حفظ عقاید، دینی جست. نظریه وی تعارض میان باورهای دینی و دستاوردهای دانش نوین را از میان برداشت. (پراودفوت، ۱۳۷۷: ۳۰۸)

تحلیل و بررسی و نقد

نقد یکم: این نظریه ناشی از نگرش خاص درون دینی و برون دینی جهان مسیحیت به وحی است که هیچ کدام از آنها در نگرش اسلام به وحی وجود ندارد و مختص جوامع مسیحی است و تقلید از این نظریه‌ها از طرف مدعیان روشنفکری، با مبانی فکری و عقیدتی اسلامی سازگاری ندارد. و اما نقد این نظریه از جهت درون دینی و برون دینی:

الف) از نظر درون دینی - چنان که در بحث عوامل پیدایش نظریه تجربه دینی گذشت - منشأ این نظریه، نقد کتاب مقدس و تعارض آن با عقل و علم بود، در حالی که هیچ کدام از این عوامل در وحی اسلامی وجود ندارد تا برای توجیه آن به نظریه تجربه دینی پناه ببریم.

ب) از نظر برون دینی می‌توان به دو نکته اشاره کرد:

۱- عقل‌گرایی افراطی: عقل‌گرایی افراطی دوران مدرنیسم و عدم توجه به ابعاد عاطفی و احساسی باعث رشد نگرش‌های ضد عقل‌گرایی شد و حال آنکه در تمام مسائل و به‌ویژه در مسائل دینی به هر دو بعد عقل و احساس باید توجه شود.

۲- عقل‌ستیزی در نگرش به وحی: جهان غرب و مسیحیت فعلی، در مسائل دینی، از

جمله وحی، جایگاه و ارزشی برای عقل قائل نیست و دین را امری احساسی و درونی می‌داند که عقل و استدلال در آن راه ندارد، چنان‌که ویلیام جیمز می‌گوید: «همه ادیانی که می‌خواهند هستی خدا را از نظام طبیعت بیرون آورند و در قرون گذشته این اندازه پرزور می‌نمودند، امروزه خاکخور کتابخانه‌های دنیایند... حقیقت این است که در قلمرو متافیزیک و مذهب، استدلال و تعقل در ما اثر ندارد، مگر آنکه دلایل قلبی ما را به آن سوی رهبری کنند.» (جیمز، ۱۳۷۲: ۵۶)

طبق این نگرش، عقل هیچ نقشی در عرصه عقاید دینی ندارد، در حالی که این امر را نه عقل می‌پذیرد و نه مورد تأیید آموزه‌های قرآنی است، (بقره: ۱۷۰ و ۱۷۱ و مُلک: ۱۰) چرا که یکی از راه‌های ترجیح ادیان بر یکدیگر و تشخیص عقاید حق از باطل، عقل است. **نقد دوم:** نگرش تجربی به وحی، لوازمی دارد که با وحی قرآنی ناسازگار است. برای مثال، طبق نگرش تجربی به وحی، خداوند در پی آن نبوده است که کتابی خطاناپذیر به پیامبر املا و القا کند، بلکه وحی به معنای انکشاف خداوند است. کتاب مقدس سراپا بشری است و توسط انسان جایز الخطا به نگارش در آمده است. از این رو بررسی آن باید با انواع روش‌های تحقیق تاریخی و ادبی انجام شود، در حالی که بر پایه برهان هدایت باید کتابی خطاناپذیر به واسطه فردی معصوم نازل شود.

نقد سوم: وحی قرآنی با تجربه دینی تفاوت‌هایی دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از: الف - تجربه دینی را می‌توان نوعی علم حضوری دانست که متعلق ادراک، احساس درونی فرد به خدا و نوعی ارتباط قلبی با اوست مانند درک و ارتباطی که کودک خردسال به مادر خود دارد. از طرفی از قرآن برمی‌آید که وحی نوعی القای معنای پیامبر است، (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ... شعراء: ۲۶: ۱۹۳ و ۱۹۴) اما این القای معنای نوعی مواجهه با خدا، جبرئیل، وسائط الهی و توجه به عظمت الهی حاصل می‌شود و از این رو با احساسات درونی خاص و تجارب دینی و درک حضوری خداوند همراه است.

ب - از موارد کاربرد وحی در قرآن می‌توان دریافت که وحی به جنبه معرفتی و دریافت اطلاعات آن اطلاق می‌شود، نه جنبه احساسی و عاطفی‌اش که نوعی تجربه دینی و درونی است. برای مثال، آیات ۱۰۶ (اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ...) و ۱۴۵ (قُلْ لَا أَجِدُ

فِي مَا أَوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ... (انعام و ۱۱۷) وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ... (اعراف، بیان گر این هستند که وحی قابل تبعیت است و پیامبر مأمور است که هم خود تبعیت کند و هم دیگران را به آن فراخواند، اما تجربه دینی در معنای رایج آن قابل تبعیت نیست، بلکه فقط قابل احساس است و از طرفی امری شخصی و درونی است.

ج - تجربه دینی و احساس و شهود درونی پیامبر، مخصوص زمان دریافت وحی نبوده است، بلکه پیامبر به دلیل عظمت روحی و قلب پاک و نورانی، همواره به یاد خدا بوده و در بسیاری از اوقات در حال تجربه دینی در درجات مختلف بوده است و چنین نبوده که همیشه در این حالات، وحی دریافت کند، بلکه نزول وحی الهی وابسته به شرایط و نیازمندی مسلمانان بوده است.

د - آیاتی که از نزول وحی به پیامبر و وظیفه او در ابلاغ آن به دیگران سخن می‌گویند، (یا ایها الرسول بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ مَائِدَه (۵: ۶۷) وَأَبْلُغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي... (اعراف (۷: ۶۸)). نشان می‌دهند که وحی همان تجربه دینی پیامبر نیست؛ یعنی خداوند می‌تواند تجربه دینی را در قلب پیامبر ایجاد کند و پیامبر آن را احساس کند، نه اینکه خداوند آن را نازل سازد و پیامبر آن را دریافت و ابلاغ کند. آیات قرآن، وحی را بیان‌کننده آموزه‌های الهی، مفاهیم و تعالیم خاصی که معرفت بخش است می‌داند.

نقد چهارم: بر فرض که وحی را همان تجربه دینی بدانیم که همراه با انتقال معناست؛ یعنی هم دارای بُعد معرفتی می‌باشد و هم بُعد احساسی، این تجربه، ویژگی‌هایی دارد که آن را از دیگر تجارب دینی انسان‌ها ممتاز می‌سازد:

الف - تجربه دینی با توجه به تعریف آن، امری نسبتاً همگانی است و اختصاصی به پیامبران ندارد و حال آنکه از قرآن به دست می‌آید که وحی، ویژه پیامبران است. قرآن می‌فرماید: «قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ». (ابراهیم ۱۴: ۱۱) این آیه، وجه تمایز پیامبران را با دیگر مردمان، وحی می‌داند، حتی به امامان نیز وحی رسالی نازل نمی‌شود تا چه رسد به دیگر مردم.

ب - تجربه دینی متعارف، تعبیری انسانی دارد، اما در وحی الهی، لفظ و معنا از سوی خداست:

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَابْتَغِ قُرْآنَهُ» (قیامت: ۷۵: ۱۶-۱۸)

ج - حصول تجربه دینی نیازمند اعتقاد به خدای واحد نیست، بلکه برای پیروان ادیان الحادی نیز ممکن است حاصل شود، در حالی که وحی نه تنها بر منکران خدا نازل نمی‌شود، بلکه از موحدان نیز تنها بر پیامبران فرو فرستاده می‌شود.

د - ارزشمندی تجربه دینی شخصی است و برای دیگران معتبر نیست، زیرا این تجربه، احساسی درونی است و دلیلی ندارد که کسی احساسات درونی و شخصی دیگران را ارجمند و معتبر بشمارد، در حالی که مقتضای دلیل عقلی لزوم نبوت و فرو فرستادن وحی برای هدایت بشر، حجیت و اعتبار مضمون وحی برای همه انسان‌هاست.

ه - حتمی نیست دریافت‌های تجربه دینی از الهامات غیبی راستین باشد، بلکه گاهی ممکن است از القانات شیطانی و وسوسه‌های نفسانی باشد، از این رو برای صاحب تجربه نیز نمی‌تواند معتبر باشد، چون اطمینان بخش نیستند، در حالی که اقتضای دلیل عقلی، صدور وحی از منبعی مطمئن و خطاناپذیر است، چنان که خود قرآن می‌فرماید: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (یونس: ۳۷-۳۸)

و - تجارب دینی غالباً دریافت‌هایی مبهم و اجمالی است و اگر به لفظ در آید قابل ارائه در چند گزاره محدود است، در حالی که مدلول وحی قرآن، هزاران گزاره روشن در موضوعات مختلف می‌باشد.

ز - تجربه دینی نتیجه عملی یا اثری از ریاضت یا تفکر طولانی است که هرگاه انسان بخواهد می‌تواند به آن دست یابد، برخلاف وحی که نوعی آگاهی ناگهانی است به موضوعی غیر اکتسابی که هر موقع خداوند اراده کند آن را نازل می‌کند بدون اینکه پیامبر در آن تأثیر بگذارد. قرآن می‌فرماید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعِيبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ...» (هود: ۱۱: ۴۹)

ح - تجربه دینی به صورت احساسی درونی قابل دریافت است بدون اینکه صدایی از

کسی به گوش رسد، ولی وحی الهی مستقیم یا توسط رسولی امین که نه دچار نسیان می‌شود و نه خطا، به گوش پیامبر می‌رسد. (ر.ک، ساجدی، ۱۳۸۳: ۲۶۶)

نتیجه‌گیری

از مباحث یاد شده نتیجه می‌گیریم تجربه دینی هرگز نمی‌تواند همان وحی الهی باشد. مفهوم وحی الهی با مفهوم تجربه دینی که از طرف متکلمان غربی مطرح شده کاملاً متفاوت است و هیچ‌گونه قرابت معنایی با هم ندارند. حتی این نظریه با توجه به اشکالات متعددی که بر آن وارد است نمی‌تواند به عنوان یک تئوری علمی نیز قد علم کند و همان‌طور که به تفصیل بیان شد این نظریه با توجه به عوامل پیدایش آن به ویژه ناسازگاری آموزه‌های کتاب مقدس با داده‌های عقلی و دانش تجربی جهت برون‌رفت از چالش به وجود آمده بین نوآندیشان منتقد و متفکران متدین مسیحی مطرح شد تا به جای انکار وحی، مفهوم تازه‌ای از آن ارائه شود تا با این نظریه کلامی خاص به زعم خودشان مطالب نامعقول و خرافی کتاب مقدس را توجیه کنند و مانع روی گردانی از دین در جوامع غربی شوند و ساحت دین را از اشکالات و شبهات بوجود آمده مصون سازند. درحقیقت آنها جهت حل مشکل خود دست به تحریف مفهوم وحی زدند و آنرا از حالت گزاره‌ای و معرفت‌بخشی خارج کرده و به تجلی و تجسد خداوند در شخص (مسیح) معنا کرده‌اند. اما از نظر متکلمان اسلامی وحی همان حقایق منزل و گزاره‌های مکتوب و معرفت‌بخش الهی است که در قرآن متبلور شده است و تا روز قیامت به همین سبک هدایت‌گر نسل بشر به سوی سعادت و خوشبختی در دنیا و رستگاری در آخرت می‌باشد و از آن جا که این وحی گزاره‌ای تعارضی با علم و عقل نداشته و هیچ شبهه‌ای نتوانسته است دامن ملکوتی آن را آلوده سازد هیچ متکلم و متفکر اصیل اسلامی چنین نظریات کلامی سستی که در مغرب زمین مطرح است نه ارائه کرده‌اند و نه چنین تئوری‌هایی را پذیرفته‌اند.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم .
- ۲- نهج البلاغه، (۱۳۷۹)، ترجمه محمد دشتی، نشر رامین، تهران.
- ۳- پراو دفوت وین، (۱۳۷۷)، تجربه دینی، ترجمه عباس یزدانی، طه، قم.
- ۴- جیمز، ویلیام، (۱۳۷۲)، دین و روان، دارالفکر، قم.
- ۵- هوردور، ویلیام، (۱۳۶۸)، راهنمای الهیات پروتستان، ترجمه طاهره وس میکائیلیان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۶- ساجدی، ابوالفضل، (۱۳۸۳)، زبان دین و قرآن، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم.
- ۷- پترسون، مایکل، و دیگران، (۱۳۷۶)، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، طرح نو، تهران.
- ۸- باربور، ایان، (۱۳۶۲)، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، مرکز دانشگاهی، تهران.
- ۹- جان هیک، (۱۳۷۲)، فلسفه دین، ترجمه بهرام راد، الهدی، تهران.
- ۱۰- نورمن، ال، گیسلر، (۱۳۷۵)، فلسفه دین، ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی، نشر حکمت، تهران.
- ۱۱- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۸)، مجموعه آثار، صدرا، تهران.
- ۱۲- بوکای، موریس، (۱۳۷۲)، مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه ذبیح‌الله دبیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.